الانصاف

در آمد:

رساله «الانصاف» از جمله رساله‌هائی است که مرحوم فیض در اواخر عمر خویش تألیف کرده است سال تألیف رساله ۱۰۸۳ هجری است وخود وی متوفای ۱۰۹۱ هـ. اهمیت این رساله از آن روست که فیض نگاهی نقد گونه بر برخی از آراء ونوشته‌های گذشته خویش دارد واعتراف می‌کند که برخی آنها را «علی حسب التمرین» نگاشته است. در این رساله در باره چهار دسته متفلسفه، متصوفه، متکلمین ومن عندیین سخن گفته شده وانتقاداتی از آنان صورت گرفته است[1].

گویا رساله الانصاف چند بار به چاپ رسیده که یکبار آن، در مجموعه‌ای از رسائل فیض بسال ۱۳۱۱ قمری در تهران بوده است ما چاپ فعلی رساله را با استفاده از نسخه‌ای که بسال ۱۱۸۳ بوده و از روی نسخه‌ای باخط مؤلف استنساخ ومقابله شده عرضه می‌کنیم. این نسخهٔ بشماره ۱۶۶۷ در کتابخانه حضرت آیة الله نجفی موجود است. همچنین در شماره ۸۲ نیز در همین کتابخانه این رساله درج شده است که آن نیز مورد استفاده ما قرار گرفت.

پس از تصحیح، متوجه شدیم که استاد مایل هروی نیز این رساله را در

---

۱ ـ رك: مقاله ما در نشریه کیهان اندیشه شماره ۳۵ تحت عنوان «فیض وتصوف».

مجموعه رسائل خطی دفتر اول از انتشارات بنیاد پژوهشهای اسلامی چاپ کرده‌اند درمقابله با آن چاپ دریافتیم که درموارد چندی (حداقل ده مورد) نسخه ایشان ناقص بوده وآنچه مورد مراجعه ما قرار گرفته کاملتر وصحیح‌تر است.



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمـد لله الذی انقذنا بالتمسك بحب الثقلین من الوقوع فی مهاوی الضلال والصلوة والسلام علی نبینا [محمد] واله خیر نبی وخیر آل.

اما بعد فهذه رسالة فی بیان طریق العلم باسرار الدین المختص بالخواص والاشراف تسمی بـ«الانصاف» لخلوّها من الجور والاعتساف.

چنین گوید مهتدی به شاهراه مصطفی (ص) محسن بن مرتضی ـ زاده الله هدی علی هدی ـ که در عنفوان شباب چون از تفقه در دین وتحصیل بصیرت در اعتقادات وکیفیت عبادات به تعلیم ائمه معصومین ـ علیهم السـلام ـ آسودم، چنانکه به توفیق حق سبحانه وتعالی در هیچ مسئله محتـاج به تقلید غیر معصوم نبودم، بخاطر رسید که در تحصیل معرفت اسرار دین وعلم راسخین نیز سعی نمایم، شاید نفس را کمالی حاصل آید لیکن چون عقل را راهی به آن نبود ونفس را در آن پایه ایمان که بود دری نمی‌گشود وصبر بر جهالت هم نداشت وعلی الدوام مرا رنجه می‌داشت، بنابراین چندی در مطالعه مجادلات متکلمین خوض نمودم وبه آلت جهـل در ازالت جهـل ساعی بودم وچنـدی در طریق مکـالمات

متفلسفین به تعلم وتفهم پیمودم ویك چند بلند پروازیهای متصوفه در اقاویل ایشان دیدم ویك چند در رعونتهای من عندیین گردیدم تا آنکه گاهی در تلخیص سخنان طوایف اربع، کتب ورسائل می‌نوشتم وگاهی از برای جمع وتوفیق بعضی را در بعضی می‌سرشتم مِنْ غیر تصدیق بکلها ولاعزیمة قلب علی جلّها بل احطت بما لدیهم فی ذلك علی التمرین زبراً، فلم اجد فی شئ من اشاراتهم شفاء علّتی ولافی ادواة عباراتهم بلال غلّتی حتی خفت علی نفسی، اذ رأیتها فیهم من ذویهم فتمثلت بقول من قال:

خدعونی نهبونی اخذونی غلبونی
وعدونی کذبونی فالی من اتظلم

ففررت الی الله من ذلك وعذت بالله من ان یوقعنی [یوقفنی] هنالك واستعذت بقول امیر المؤمنین ـ صلوات الله علیه ـ فی بعض ادعیته «اَعِذْنی اللهم من ان استعمل الرأی فیما لایدرك قعره البصر ولایتقلقل فیه الفکر»[1].

ثم انبت الی الله وفوضت امری الی الله فهدانی الله ببرکة متابعة الشرع المبین الی التعمق فی اسرار القرآن واحادیث آل سید المرسلین ـ صلوات الله علیهم ـ وفهمنی الله بمقدار حوصلتی ودرجتی من الایمان، فحصل لی بعض الاطمینان وسلب الله منی وسواس [وساوس] الشیطان، ولله الحمد علی ماهدانی [نا] وله الشکر علی ماأولانی فاخذت انشد شعرا:

---

۱ ـ نهج البلاغه خطبه ۸۷: فلاتستعملوا الرأی فیما لایدرك قعره البصر ولایتغلغل الیه الفکر.

ملك الـمشـــرق تشـــرق والـى الـــروح تعــلق

غـــق الــنـفس تفـــرق رفض الكفـــر تهـــدم

وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء.

ثم اني جربت الامور واختبرت الظلمة والنور حتى استبان لي ان طائفة من اصحاب الفضول المنتحلين متابعة الرسول، غمضوا العينين ورفضو الثقلين واحدثوا في العقائد بدعاً وتحزبوا فيها شيعاً، لا في اثنين منهم اتفاق ولاقيما بينهم توالف ديني ولاتحابب اخواني الا النفاق، وذلك لانهم كانوا يطوفون حول الطوائف الاربع من غير بصارة [بصيرة] ولامتابعة بصير [بصيرة]؛ وكانوا بالحرى ان يتلى عليهم «ومن الناس من يجادل في الله بغير علم ولاهدى ولا كتاب منير»[1] وكان الله مقتهم على صنيعه هذا اذ لم يرزقهم التوالف والتحاب والاتفاق [و] وكلّهم الى حب الرياسة ورذيلة النفاسة والنفاق الى ان وقعوا بشؤم هذا الصنيع الشنيع الى التخالف والتدابر والتباغض والتناكر، على ان من شأن النفوس؛ الحسد والكبرياء وعدم الانقياد لمن كان من ابناء جنسها اذا كان معها في زمان واحد،واشده اذا كان معها في بلد واحد وليس كذلك اذا كان قد مات او لم يولد.

ثم حُبّهم الرياسة اوقعهم في استبدادهم بالاراء وتشتتهم في الاهواء فهم بما عندهم مغرورون وبانفسهم معجبون وبمن سواهم مستهزؤن.

«كل حزب بمالديهم فرحون فذرهم في غمرتهم حتى حين»[1].

قال امير المؤمنين صلوات الله عليه «ما كل ذي قلب بلبيب ولاكل ذي سمع بسميع ولاكل ذي ناظر ببصير؛ فيا عجباه من خطاء هذه الفرق على

---

۱ ـ حج / ۸، لقمان / ۲۰.

۱ ـ مومنون / ۵۳، ۵۴.

اختلاف حججها فی دینها یقتصون اثر النبی ولایقتدون بعمل وصی ولا یؤمنون بغیب ولایعفون عن عیب یعملون فی الشبهات ویسیرون فی الشهوات، المعروف فیهم ما عرفوا والمنکر عندهم ما انکروا، مفزعهم فی المعضلات علی انفسهم وتعویلهم فی المبهمات علی آرائهم کَأنَّ کل امری منهم امام نفسه قد اخذ منها فیما یری بعری وثیقات واسباب محکمات»[۱].

وقال علیه السلام فی حدیث آخر «أفَأمرهم الله بالاختلاف فاطاعوه ام نهاهم عنه فیعصوه ام انزل الله تعالی دینا ناقصا فاستعان بهم علی اتمامه ام کانوا شرکاء له فلهم ان یقولوا وعلیه ان یرضی ام انزل الله دینا تاما فقصّر الرسول (ص) عن تبلیغه وادائه والله سبحانه یقول مافرطنا فی الکتاب من شی وفیه تبیانا لکل شی»[۲].

وما ذلك کله الالرفضهم التمسك بحبل الثقلین وترکهم وصیة سید الثقلین، تری احدهم مولعا بالنظر الی کتب الفلاسفة ولیس له طول عمره هَمّ سواه ولایکون فی غیره هواه من قبل ان یحکم علما شرعیا اصلیا او فرعیات بل وربما لم سمع قط مما جاء به نبیه (ص) فی ذویه سوی ما سمعه صغره من امه وابیه، لم یتعلم من الشریعة ادباً ولاسنةً ولم یتقلد من صاحبها فی علمه منةً.

سبحان الله عجب دارم از قومی که بهترین پیغمبران را برایشان فرستاده‌اند به جهت هدایت، وخیر ادیان ایشانرا ارزانی فرمود از روی مرحمت وعنایت وپیغمبر ایشان کتابی گذاشته وخلیفه دانا به آن کتاب واحداً

---

۱ ـ نهج البلاغه خطبه ۸۸.

۲ ـ انعام / ۳۸.

۳ ـ نحل /۸۹ نهج البلاغه خطبه ۱۸.

بعد واحد بجای خود گماشته به نصی از جانب حق تا افاضت نور او تا قیام قیامت باقی وتشنگان علم وحکمت را بقدر حوصله ودرجهٔ ایمان هر یك ساقی باشد حیث قال «انی تارك فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلّوا بعدی، کتاب الله وعترتی اهل بیتی»[1]؛ ایشان التفات به هدایت او نمی‌نمایند و از پی دریوزه علم بر در امم سالفه می‌گردند و از نم جوی آن قوم استمداد می‌جویند [و] بعقول ناقصهٔ خود استبداد می‌نمایند،

مصطفی‌انـد جهان آنکه کسی گوید زعقل

آفتـاب انـدر جهـان، آنکه کسی جوید سها

«روی ان اناسا من المسلمین اتوا رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم بکتف کتب فیها بعض مایقول الیهود فقال صلّی الله علیه وآله وسلّم: کفی بها ضلالة قوم لن یرغبوا عما جاء به نبیهم الی ما جاء به غیر نبیهم[2] فنزلت «اولم یکفهم انا انزلنا علیك الکتاب یتلی علیهم ان فی ذلك لرحمة وذکری لقوم یؤمنون»[3].

---

۱ ـ رك: الغدیر ج۳ ص۶۵، ۸۰، ۲۹۷، ج۷ ص۱۷۶، ج۶ ص۳۳۰.

۲ ـ مفصل این نقل در المصنف ج۱۰ ص ۳۱۳ بدین شرح آمده: عن عبد الله بن ثابت قال: جاء عمر بن الخطاب فقال: یا رسول الله انی مررت باخ لي من یهود فکتب لي جوامع من التوراة قال: افلا اعرضها علیك؟ فتغیر وجه رسول الله (ص) فقال عبد الله: مسخ الله عقلك الا تری ما بوجه رسول الله (ص)؟ فقال عمر: رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد رسولا، قال: فسرّي عن النبي (ص) ثم قال: والذي نفسي بیده لو اصبح فیکم موسی فاتبعتموه وترکتموني لضللتم انه حظي من الأمم وانا حظکم من النبیین. ورك: کشف الأستار ج۱ ص ۳۷ فتح الباري ج ۱۳ ص ۲۵۹، سنن الدارمي ج۱ ص ۱۱۶، مصنف ج۶ ص ۱۱۳، ج۱۱ ص ۱۱۱، مجمع الزوائد ج۱ ص ۱۸۲ غریب الحدیث ج۲ ص ۴۹ الفائق ج۶ ص ۱۱۲ ورك: مستدرك سفینة؟ البحار ۱۰ ص ۵۵۲.

۳ ـ عنکبوت /۵۱.

و وردانه «ذکر فی مجلس النبی (ص) ارسطا طالیس فقال لو عاش حتی عرف ما جئت به لاتبعنی علی دینی»[۱].

بازارچه گاه گاهی برسرنهد کلاهی   مرغان قاف دانند آئین پادشاهی

همانا این قوم گمان کرده‌اند که بعضی ازعلوم دینیه هست که در قرآن وحدیث یافت نمی‌شود و از کتب فلاسفه یا متصوفه می‌توان دانست، از پی آن باید رفت. مسکینان نمی‌دانند که خلل وقصور نه از جهت حدیث یا قرآن است بلکه خلل در فهم وقصور در درجه ایمان ایشان است. قال الله سبحانه «ونزلنا علیك الکتاب تبیانا لکل شی وهدی ورحمة وبشری للمسلمین»[۲] الی غیر ذلك مما جاء فی معناه.

وهر گاه خلل وقصور در فهم وایمان ایشان باشد مطالعه کتب فلاسفه ومتصوفه نیز سودی نخواهد داد، چرا که آن را نیز کما هو حقه نخواهند فهمید.

گر جهـانـرا پر دُرِ مکنـون کنم   روزی تو چون نباشد چون کنم

«ای کوته آستینان تا کی دراز دستی» باید بدانند که اگر به آسمان رفته‌اند زیاده از قدر حوصله ودرجهٔ ایمان خویش نمی‌توانند فهمید. اگر توانند به تقویت ایمان، حوصله را وسیعتر گردانند، شاید به بالاتر توانند رسید «لو کانوا یعلمون» والا هر چند در این قسم مطالب بیشتر خوض کنند گمراه تر

---

۱ ـ به این حدیث دست نیافتیم اما در حدیثی دیگر آمد: یروی ان عمرو بن عاص قدم من الأسکندریه علی سیدنا رسول الله (ص) فسأله عما رأی، فقال: رأیت قوما یتطلسون ویجتمعون حلقا ویذکرون رجلاً یقال له ارسطاطالیس لعنه الله. فقال رسول الله (ص): مه یا عمرو، ان ارسطاطالیس کان نبیا فجهله قومه. رك: محبوب القلوب ص ۱۲.

۲ ـ نحل / ۸۹.

گردند «من حيث لايشعرون» ـ نعوذ بالله من الضلال بعد الهدی ـ

نکته‌ها چون تیغ فولاد است تیز　　چون نداری تو سپر واپس گریز

پیش این فولاد بی اسپر میا　　کز بریدن تیغ را نبود حیا

قال مولانا الباقر عليه السلام «ان الله الحليم العليم انما غضبه على من لم يقبل منه رضاه وانما يمنع من لم يقبل منه عطاه وانما يضلّ من لم يقبل منه هداه»[1].

هر چه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

ای برادر سعی کن تا ایمان ویقینت از راه زهد وتقوی قوی گردد تاعلم وحکمت بیفزاید «واتقوا الله ويعلمكم الله»[2] والازیاده سری نکن وپا از گلیم خویش پیش [بیشتر] مکش «رحم الله امرء عرف قدره ولم يتعد طوره»[3].

چون مستعد نظر نیستی وصال مجوی

که جام جم نکند سود وقت بی بصری

نعم ان شاهق المعرفة اشمخ من ان يطير اليه كل طاير وسرادق البصيرة احجب من ان يحوم حوله كل ساير.

---

۱ ـ روضة الكافي ص۷۵ نامه امام باقر (ع) به سعد الخير.

۲ ـ بقره /۲۸۲.

(۳)ـ غرر الحكم ج۱ ص۴۰۸.

شرح مجموعه گل مرغ سحر داند وبس
که.نه هر کو ورقی خواند معانی دانست

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند
نه هر که آینه سازد سکندری داند

هزار نکته باریکتر از مو اینجاست
نه هر که سر بتراشد قلندری داند

این سخن که مذکور شد با متفلسفه ومتصوفه وپیروان ایشان است.

واما مجادلان متکلمین ومتعسفان [متقشفان] من عندیین فهم کما قیل «جمعی افسار تقلید از سر انداخته فطرت اصلی را سرنگون ساخته‌اند، بظواهر نبوت وتوابع آن قانع نباشند واز خود سخنی چند بیهوده تراشند نه طبعشان گذارد که با سر تقلید روند ونه توفیقشان باشد که بوی تحقیق شنوند «مذبذبین بین ذلك لا الی هولاء ولا الی هولاء»[1].

از بهر فساد وجنگ جمعی مردم
کردند بکوی گمرهی خود را گم

در مدرسه هر علم که آموخته‌اند
في القبر یضرهم ولاینفعهم

۱ ـ نساء /۱۴۳ این سخن معلوم نشد از کیست اما هر چه هست فیض به این‌جمله علاقمند است وآنرا در رساله راه صواب وبچند جای دیگر نیز آورده.

وبالجمله طائفه [ای] واجب وممكن می‌گويند وقوتی علت ومعلول می‌نامند وفرقه [ی] وجود وموجود نام می‌نهند ومن عندی را هر چه خوش آيد. ومامتعلمان که مقلدان اهل بيت معصومين ومتابعان شرع مبينم، سبحان الله می‌گوئيم، الله را الله می‌خوانيم وعبد [عبيد] را عبيد می‌دانيم. قال الله سبحانه «ان كل من فی السموات والارض الا اتی الرحمن عبدا»[1] نامی ديگر از پيش خود نمی‌تراشيم وبه آنچه شنيده‌ايم قانع می‌باشيم.

وشكی در اين نيست که در محكمات ثقلين از اين نوع سخنان که در ميان اين طوايف متداول، واصطلاحاتی که بر زبان ايشان متقاول است هيچ خبـر واثر نيست، وتاويل متشابهات همه كس را ميسّر نه، بلکه مخصوص راسخين فی العلم است، وهم المقرون بجملة ما جهلوا تفسيرة، المعترفون بالعجز عمالم يحيطوا به[2].

قال رجل لامير المؤمنين صلوات الله عليه: صف لنا ربك لنزداد له حبا وبه معرفة فغضب عليه السلام ثم صعد المنبر فخطب خطبة جليلة قال فيها «فانظر ايها السائل فما دلك القرآن عليه من صفة فأتمّ به واستضی بنور هدايته وما كلّفك الشيطان علمه مماليس علمك فی الكتاب فرضه ولا فی سنّة النبیّ صلّی الله عليه وآله وسلّم وائمة الهدی اثره فكل علمه الی الله سبحانه فان ذلك منتهی حق الله عليك واعلم ان الراسخين فی العلم هم الذين اغناهم الله عن اقتحام السدد المضروبة دون الغيوب فلزموا الاقرار بجملة ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب فمدح الله اعترافهم بالعجز عن تناول مالم يحيطوا به علما وسمی تركهم التعمق فيما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسوخا فاقتصر

---

۱ ـ مريم / ۹۳.

۲ ـ اين كلام برگرفته از سخن بعدی است که از امير المؤمنين عليه السلام نقل كرده است.

علی ذلك ولاتقدر عظمة الله سبحانه علی قدر عقلك فتكون من الهالكين»[۱].

اشار علیه السلام فی کلامه هذا الی قوله عز وجل «يقولون امنا به كل من عند ربنا»[۲].

وقال علیه السلام لابنه الحسن فی وصيته كتبها اليه «دَعِ القول فيما لاتعرف، والخطاب فيما لاتكلف، وامسك عن طريق اذاخفت ضلالته، فان الكف عند حيرة الضلال خير من ركوب الاهوال»[۳].

وقال ايضا في هذه الوصية «واعلم يابني ان احب ما انت آخذ به اليّ من وصيتي: تقوی الله والاقتصار على ما افترضه الله عليك والاخذ بما مضى عليه الاوّلون من ابائك والصالحون من اهل بيتك فانهم لم يدعوا ان ينظروا [نظروا] لانفسهم كما انت ناظر وفكروا كما انت مفكر ثم ردّهم آخر ذلك، الاخذ بما عرفوا والامساك عمالم يكلفوا»[٤].

با حضرت امام حسن علیه السلام چنین خطاب می‌کند تابه امثال ما چه رسد.

اینجـــا آشنـــایان در مقـــام [طـــریق] حیرتنـــد

دور نبود گر نشینند خسته [و] مسکین غریب

وقال صلوات الله وسلامه عليه «ما وحّده من كيّفه ولاحقيقتهُ اصاب من مثّله ولااِيّاه عنى من شبّهه ولاصمده من اشار اليه وتوهمه»[۵].

---

۱ ـ نهج البلاغه خطبه ۹۱.

۲ ـ آل عمران /۷.

۳ ـ نهج البلاغه /نامه ۳۱.

٤ ـ نهج البلاغه نامه ۳۱ بند ۳۳.

۵ ـ نهج البلاغه خطبه ۱۸۶.

وقال السجاد علیه السلام «ان الله عز وجل علم ان یکون فی اخر الزمان اقوام متعمقون فانزل الله قل هو الله احد والایات من سورة الحدید الی قوله «علیم بذات الصدور» فمن رام وراء ذلك فقد هلك»[۱].

وقال علیه السلام «لو اجتمع اهل السماء والارض ان یصفوا الله بعظمته لم یقدروا»[۲].

وقال الباقر علیه السلام «هل سمی عالما قادراً الا [لما] وهب العلم للعلماء والقدرة للقادرین، کلّما میزتموه باوهامکم فی ادق معانیه مخلوق مصنوع مثلکم مردود الیکم ولعل النمل الصغار یتوهم ان لله زبانیین لانهما کما لها ویتوهم ان عدمها نقصان لمن لایکونان له وهکذا حال العقلاء فیما یصفون الله»[۳].

وقال علیه السالم «تکلّموا فی خلق الله ولاتکلّموا فی الله فان الکلام فی الله لایزداد صاحبه الا تحیرا»[۴].

وقال الصادق علیه السلام «کیف اَصِفُهُ بالکیف وهو الذی کیّف الکیْف حتی [صار] کیفا فعرف الکیف بما کیف لنا من الکیف»[۵].

وقال علیه السلام «لاتعدوا القرآن فتضلوا بعد البیان»[۶].

وقال الکاظم علیه السلام «ان الله اعلا واجل واعظم من ان یبلغ کنه

---

۱ ـ الکافی ج۱ ص۹۱ تفسیر الصافی ج۵ ص۳۹۳ از کافی.

۲ ـ الکافی ج۱ ص۱۰۲.

۳ ـ الوافی ج۱ ص۸۹، الرواشح السماویه ص۱۳۲ میر داماد توضیحاتی نیز در بارهٔ حدیث آورده است. ورك: محبوب القلوب ص۷۳.

۴ ـ الکافی ج۱ ص۹۲.

۵ ـ الکافی ج۱ ص۱۰۳.

۶ ـ الکافی ج۱ ص۱۰۰.

وصفه، فصفوه بما وصف به نفسه وکفوا عما سوی ذلك»[1].

وقیل له علیه السلام: بما اوحد الله؟ فقال یایونس«لاتکونن مبتدعا! من نظر برأیه هلك ومن ترك اهل بیت نبیّه ضلّ ومن ترك کتاب الله وقول نبیّه کفر»[2].

وقال الرضا علیه السلام «اللهم لااصفك الابما وصفت به نفسك»[3].

وقال«ماتوهمتم من شیء فتوهّموا الله غیره»[4].

جهـان متـفـق بر الـهـیتش فرو مانـده در کنـه ماهـیتش
نه ادراك در کنـه ذاتش رسـد نه فکـرت به غور صفـاتش رسد
نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهـم نه در ذیل وصفش رسد دست فهم
که خاصـان دراین رهفَرَس رانـده‌اند بلا احصی از تك فرو مانـده‌انـد

فلا تلتفت الی من یزعم انه قد وصل الی کنه الحقیقة المقدسه، بل احث التراب فی فیه، فقد ضل فغوی وکذب وافتری، فان الامر ارفع واطهر من ان یتلوث بخـواطر البشر وکل ما تصوره العالم الراسخ فهو عن حرم الکبریاء بفراسخ واقصی ما وصل الیه الفکر العمیق فهو فی غایة مبلغه من التدقیق.

آنچـه پیش تو غیر از آن نیست غایت فکـر توسـت الله نیسـت
گفتم همـه ملك تو سرمایه توست خورشـیدفلك چوذره درسایه‌توسـت
گفتـا غلطی زما نشان نتوان یافت از ماتوهر آنـچه دیده‌ای پایه توست

---

۱ ـ الکافی ج۱ ص۱۰۲.
۲ ـ الکافی ج۱ ص۵۶.
۳ـ الکافی ج۱ ص۱۰۱.
٤ ـ الکافی ج۱ ص۱۰۱.

سبحان من حارت لطايف الاوهام في بيداء كبريائه وعظمته وسبحان من لم يجعل للخلق سبيلا الى معرفته الا بالعجز عن معرفته.

وليعلم ان هذه الطوائف الاربع وان كانوا يسيرون في الحيرة ويجولون في الضلال الا ان الانصاف يحكم بانهم على اختلاف مذاهبهم لم يخرجوا بشي من اقاويلهم وعقائدهم من الاسلام، ولم يأتوا بما يوجب على احدهم اسم الكافر، لاتفاقهم جميعا على الاقرار بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الاخر، والتزامهم احكام الشرايع بعزيمة من قلوبهم وجدّهم في السعي في وجدان ما ضل عنهم من مطلوبهم، فان ثَبَتَ وتَحَقَّقَ قطعا في شخص من اشخاصهم انه لم يهتـد لولاية ائمة المعصومين ـ عليهم السلام ـ فهو خارج من الايمان بالمعنى الاخص دون الاسلام، كما يستفاد من الاخبار المعصوميه الا اذا كان ناصبا فحينئذ يخرج من الاسلام ويستحق السب واللعن بشرط ان يكون مصراً على النصب الى حين موته غير توبة.

ثم لما ثبت عن ائمتنا ـ عليهم السلام ـ المنزلة بين المنزلتين وهي الضلال دون الكفر بين الايمان والكفر، وثبت ان امر صاحبها الى الله سبحانه، فلايجوز لعن احد ممن كان على الفطرة بمجرد كونه ضالا ما لم يتحقق كفره يقينا وما لم يثبت ثباته على كفره الى ان ادركه الموت مستبينا.

قال رجل للصادق عليه السلام: انا نبرء منهم لايقولون ما نقول، قال: فقال «يتولونا ولايقولون ما تقولون تبرؤون منهم؟ قال نعم. قال: قلت نعم، قال: فهو ذاعندنا ما ليس عندكم فينبغي لنا ان نبرأ منكم قال: قلت: لاجعلت فداك ـ قال: وهو ذا عند الله ما ليس عندنا افتراهماطرحناه قال: قلت: لا والله جعلت فداك ما تفعل؟ قال: فتولّوهم ولاتبروا منهم ان من المسلمين من له سهم ومنهم من له سهمان ومنهم من له ثلاثة اسهم...، الحديث بطوله رواه في الكافي[1].

١ ـ الكافي ج٢ ص٤٣.

فما بال اقوام یطلقون السنتهم بلعن من تکلم یوما هنالك لایرتضیها اللاعن ولعل لها معنیً صحیحا لایفهمه الا اللاعن او لعله تاب من ذلك او لعلها قالها لمصلحة کانت هنالك او لامر غیر ذلك.

قال مولانا الباقر علیه السلام «ان اللعنة اذا خرجت من فیءصاحبها ترددت فان وجدت مساغا والا رجعت علی صاحبها»[1].

ثم غیر ضاف [خاف] علی اولی النهی ان من رفض منهاج الثقلین فی اکتساب المعارف، واتبع بعض هذه الطوائف، فهو ضال عن سبیل الهدی «الا من تاب وآمن وعمل عملا صالحا ثم اهتدی»[2].

ألا فاشهدوا ایها الاخوان بشهادة اسالکم عند [بها] الحاجة انی ما اهتدیت الا بنور الثقلین وما اقتدیت الا بائمة المصطفین وبرئت الی الله مما سوی منهم هدی الله فان هدی الله هو الهدی.

نه متکلمم ونه متفلسف ونه متصوفم ونه متکلف بلکه مقلد قرآن وحدیث وتابع اهل بیت آن سرور، از سخنان حیرت افزای طوایف اربع ملول وبر کرانه، واز ما سوای قرآن مجید وحدیث اهل بیت آنچه بدین دو آشنانباشد بیگانه.

آنچه خوانده‌ام همه از یاد من برفت الاحدیث دوست که تکرار می‌کنم

چرا که در این مدت که در بحث وتفتیش وتعمق در فکرهای دور اندیش بودم؛ طرق مختلفه قوم را آزمودم وبه کنه سخنان هر یك رسیدم وبدیده بصیرت دیدم که چشم عقل از ادراك سبحات جلال صمدیّت خاسر ونور فکر از رسیدن

---

۱ ـ الکافی ج۲ ص۳۶۰.
۲ ـ طه / ۸۱.

بسرادقات جلال احدیت قاصر بود. کلّما ادام العقل ان یبصر شیئاً «انقلب الیه البصر خاسئا وهوحسیر»[1] وکلما بزغ نور الفکر لیضئ اضمحل متلاشیاً ثم افل وهو خسیر.

فلما رأیت الا کذلك نادیت من وراء الحجاب العبودیه «سبحانك انی کنت من الظالمین»[2] غفرانك،انی« لااحب الافلین انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما وما انا من المشرکین»[3] «ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لاشریك له وبذلك امرت وانا من المسلمین»[4].

هر جمیلی که بدیدیم بدو یار شدیم
هر جمالی که شنیدیم گرفتار شدیم

کبریاء حرم حسن تو چون روی نمود
چار تکبیر زدیم از همه بیزار شدیم

پرتو حسن تو چون تافت برفتیم از هوش
چون که هوش از سر مارفت خبردار شدیم

در پس پندار بسر می‌بردیم
خفته بودیم زهیهای تو بیدار شدیم

---

۱ ـ برگرفته از آیه ۴ سورهٔ ملك.
۲ ـ انبیاء ۸۷.
۳ ـ انعام /۷۹.
٤ ـ انعام /۱۶۲.

شربت لعل لبت بود شفای دل ما
بعبث ما زپی نسخهٔ عطار شدیم

مصحف روی وحدیث لبت از یاد ببرد
هر چه خواندیم ودگر بر سر تکرار شدیم

راه رفتیم بسی تا که بره پی بردیم
کار کردیم که تا واقف این کار شدیم

روز مانیك‌تر از دی دی مابه زپریر
سال ومه خوش که به از پا روز بیزار شدیم

هرچه دادند بما از دیگری بهتر بود
تا سزاوار سرا پردهٔ اسرار شدیم

در دل دیدهٔ ما نور تجلی افروخت
تا به نیروی یقین مظهر انوار شدیم

سر ز دریای حقایق چو برون آوردیم
بر سر اهل سخن ابر گهربار شدیم

آشنا فیض از اینگونه سخن بهره برد
نزد بیگانه عبث بر سر گفتار شدیم[۱]

---

۱ ـ رك: دیوان فیض ص۲۵۹ از انتشارات کتابخانه سنائی آنچه در دیوان آمده تفاوتهای اندکی با اشعار این رساله دارد.

مولای مولای ان الذی تسربلت بالاهوتیه الازلیه وتفردت بالوحدانیة الابدیة السرمدیة، نفدتْ دون دیمومیتك سلسلة الزمان وقعدتْ عن وصف قیمومتـك شقشقـة البیان وتجلیت لعبادك فی مشارق البهجة والجمال وتحجبت عنهم بسرادقات العزة والجلال، عمیت اعین العقول عن استجلاء کبریائك وعییت السنة الفحول عن استملاء آلائك، اشرقت بنور ظهورك حنادس ظلم الـدیجور ، واحتجبت عن نواظر العقول باشراق ذلك النور، ترکت قلوب الطالبین فی بیداء کبریائك والهة حیری ولم تجعل لمراقی اقدام العقول الی حرم عظمتك مجری، هیهات هیهات ما لا ذلّاء اسر العبودیة وادراك سبحات جلال الـربوبیة وأنّی الاسراء ذلّ الناسوت ونیل سرادقات جمال اللاهوت، سبحـانـك سبحانك لایحصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك وفوق مایقول القائلون، اعصم قلوبنا بنور هدایتك عن ورطات الضلال، ووفقنا لقرع باب خدمتك بالغدووالاصال ثم کحّل ابصار بصائرنا بنور معرفتك حتی نلاحظ بضیاء حضرة الجلال، فیلوح لنا من البهجة والبهاء والکمال ما یستقبح دون مبادی اشراقه کل حسن وجمال، ونستثقل ما یصرفنا عن مشاهدتك وملازمتك غایة الاستثقال، او نقبل بکنه هممنا علی حضرتك واثقین بوصال لیس دونه فصال، ورحم [وارحم] یا الهنا نفوساً عن مذاهب الهدی جایره وفی غیاهب الردّی حایره، وارفع عنا علم الهدایة واقشع عنا ظلم العمایة واسلخ عناظلمة التلبیس والتمویة واشرق علینا شموس التوحید واقمار التنزیه وعلمنا من لدنك علما یکون دواء داء قلوبنا، وبصّر عمی افئدتنا وشفاء مرض اجسادنا وصلاح فساد صدورنا وطهور دنس انفسنا؛ واجعل حبك شعارنا وذکرك دثارنا بجودك وکـرمـك یا حنان یا منان «سبحان ربك رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین[١]» والحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی محمد وآله وسلّم تسلیما.

١ ـ صافات / ١٨٠.